ظهور الحق

جلد هفتم

در بیان واقعات ایّام
مرکز عهد و میثاق اقدس ابهی
حضرت عبد البهاء

بخش هفتم

از بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق و بیان

واقعات ایام مرکز عهد و میثاق اقدس ابهی غصن

اعظم عبد البهاء تا یوم صعود آنحضرت بملکوت ابدی اعلی

و در فاتحه مطالب تیمناً جمله از بیانات

صادره از قلمشان افتتاح

میشود

هو الله

قد اشرق الآفاق من انوار الاشراق طوبى للفائزين قد ارتفع النداء
من الشجرة المباركة في طور سيناء طوبى للسامعين قد تعطرت الارجاء
من نفحات في البقعة البيضاء طوبى للمستنشقين قد تجلى نور التوحيد
في هيكل التفريد طوبى للمستشرقين قد كشف الغطاء عن وجه البهاء طوبى
للناظرين قد دارت كأس العطاء الطافحة بصهباء الوفاء طوبى للشاربين
قد تجلل ملكوت الابهى وظلل الملاء الاعلى طوبى للفائزين قد فاض
سحاب الكرم بالفيض الاعظم ان هذا لفيض عظيم قد تنورت
القلوب من انوار وجه المحبوب ان هذا لنور مبين قد بدى عبد البهاء

خطه

سال ۱۳۰۲ هجری

واقعات سنه ۱۳۰۹ — **مرکز عهد و میثاق جمال اقدس ابهی** — سال ۱۸۹۲ میلادی

چنانچه در بخش سابق مذکور داشتیم حضرت غصن اعظم پس از استقرار جمال اقدس ابهی در قصر بهجی با عائله حسینیه در خارج
دهکده ونات و در خانه مستاجره در قریه و معموره بعکا قرار گرفتند و در هفته اول یکبار در ایام جمعه زیارت میآمدند و معمول
چنین بود که یاران ایرانی و افغان و غیرهم را در قرب و جوار شان برای استقبال میفرستادند و این عزیزان جمیع را
در مرتبه بیعت میفرمودند و چون خلوت و مکالمات و مشورت در امور امری و غیره با یاران می آوردند که اصدای آن
هنگام با حضور نمی یافت و پدر غایت احترام و اکرام از پسر مینمود و پسر نهایت احترام و عبودیت روا میداشت
و پس از چهار سال اقامت در خانه عبود بخانه مستاجره از حسینیه مع رفت برای اشتغال فرمودند قریب دو سال سکونت
کردند آن خانه معروف بنام عبدالله پاشا اقامت جستند و خانه مذکور مرکز توجه اهل عظم و علما و استفاضه و استرشاد
و فضلا و زیارت مؤمنین و احباب گردید و جمال ابهی بزیارت و دیدن آن خانه رونق فرمودند که حضرت غصن اعظم بمکاتبه و جلد استشاره در
خدمت آن اند و او نیز در خدمت اعضای عائله و مستشاران و عموم احباب مؤمنین در جمیع مقدمات امر حسب دستور بایشان
تقریب و امر عهد میفرمودند و بالتناسب مذکور در الواح و بیانات مرقومه از قلم غصن ابهی و اولاد و سرنوشت مولی الوری و
و دیگر احباب که بنام آقا و جمال ابهی ندا میکردند میخواندند و آیات نازله از کتب و اقوال ابهی امور آثار مبارکه حضرت
حسب در الواح جمال ابهی شروع از ایام ورود به عکا و مشرف گشت که اثبات عظمت مقام حضرت اعلی بود و مناسب
تعیین و تقریبی که در آثار و الواح جمال ابهی راجع بشخصیت عظیمه آن حضرت بود و بعد با عظمت و مقام
و رتبه بحد کافی و بیان احوال شد ولی معذلک جمال ابهی در کتاب ... جناب ...

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق — سال ۱۸۹۲ م

که بیش از بیست سال قبل از صعود صادر کردند آنحضرت را بعنوان الفرع المنتسب من الاصل القدیم و من اراده بشکل توجه
منسوبه معین و منصوب داشت و بالاخره کتاب عهدی را که در خاتمه بخش سابق ثبت نمودیم بخط و ختم خویش بایشان سپرده
که بعد از غروب انور در آلبیه مفتوح نموده بخوانی در آنرا و مکرراً بکثیری از زائرین که بحضور محضر ایشان مشرف بوده مفاد آنرا
تلاوه نمودند بدین لحن میفرمودند با اینکه مشرف و فائز بلقاء ایشان هستند و گرچه گله دارند و لذت دیدن بایستی در این بحر کرده
معنوی و اداره امر امر الهی و امور عائله آنحضرت و جمیع احباء بید ایشان قرار خواهد یافت و در این سال مذکور صعود ابهی بسن
چهل و شش و بنوع مذکور با عائله خود ساکن عکا بودند و در بلاد سوریه و اطراف بنام آقا عباس افندی شهرت و با عالم بهائیت
و ملت معاشرت داشتند و احباب مجاور و زائر و نیز از اکناف و اطراف جهان پیوسته برای کسب فیض معنوی و یا صرف عقیده در محضر مبارکشان
میگشتند و اغصان و اهل حرم عموماً در قصر بهجی میماندند و میرزا محمد علی غصن اکبر پس سی و سه سالگی نیز با عائله اش در آنجا
میزیست و در یک جنب در جات قرینشان در محضر ابهی دو مسافتشان برای رجوعات [illegible]
ما بین اهل ایمان محترم بودند و پاس احترام غصن اکبر بیش از دیگران مراعات میشد [illegible]

رفاقت مادر و برادران و خواهران و خویشان از قبیل مجد الدین [illegible]
و من یوم حولهم که در جوار یکدیگر طائف حول بودند دائره فراهم کرده [illegible]

و حضرت غصن اعظم باین امور اعتنا ننموده با قوه باطنیه و اعتماد [illegible]

از این امر بیمار شد و چنین مصیبت عظمی وقوع یافت [illegible]

سال چهل و نهم

وقایع سال ۱۳۰۹ هـ ق

سال ۱۸۹۲ م

و بهمستان مذکور خصوصاً اخلاف نورچشمان اشمال شعاع الله و امین الله بن میرزا محمد علی و غلام الله بن محمد جواد و غیرهم چنان مرسوم
بادهٔ هوای استقلال شده که دو اوامر رسم و شئون عزاداری را بر جای نمی‌آشنند و از آنسو حضرت اعظم اشیاء
تأثر حرفت از فرقت محبوب بی‌اهتمام رسم و وظائف نبوتی که بخش سابق آورده‌ایم جری داشت ابراهیم اخبار باحبای
بلاد ایران و ممالک اخری بر قوانین بلیغة العبارات و بدیعة المعانی مرقوم فرمود و نزد عدد و از مشاهیر و متعددین ارسال
نمود و بعضی از کاتبین حضور ابهی در بغداد مانند محمد جواد قزوینی و میرزا اسدالله اصفهانی نیز حسب دستور مکاتیب بسیار نوشته
هر قدر که بعد از حرف کنه نشده فرستادند مثل قوله جل و لا یهی ان یا نیر الاعظم المتلألأ علی آفاق الامم قد غاب
عن مشرق العالم و بلوح و یخفی عن افق الابهی و ملکوته الاعلی علی الاکوان و یختفی الانوار علی الاخیار بنشر
نفحات الحیات علی القلوب و الارواح کما اخبر به من قبل فی لوح الرؤیا المنتشرة فی الصحیفة الغبراء
[illegible] قوله الحق عند ذکرت صاحت و قالت کل الوجود لبیک لبیک الفداء یا سماء الارض و السماء الی قم
[illegible] ما وقعت علیها عیون
[illegible] اشی یا احباء الله ایاکم
[illegible]

رسالهٔ جمیل و منهج بدیع

حقوق
واقعات سال ۱۲۰۹

سال ۱۸۹۲م

والتزلزل والاضطراب والفزع والاضطرار والخمول والخمود من هذا اليوم المشهود واليوم يوم الاستقامة الكبرى اليوم يوم الثبوت والرسوخ بين ملأ الانشاء هيئاً للنفوس الثابتة الراسخة كالبنيان المرصوص من هذا العاصف القاصف القاصم للاصلاب والظهور فانهم المؤيدون وانهم الموقنون وانهم المنصورون بجنود الملأ الاعلى وتنزلاً وجوههم في افق العالم بانوار مبارك يحيا اهل السرادق الكبرياء والخيم المخاطبون من ملكوت الابهى في كتاب الاقدس المنزل من جبروت الاسماء قال وقوله الحق قال يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهوري وسكنت امواج بحر بياني ان في ظهوري لحكمة وفي غيبتي لحكمة اخرى ما اطلع بها الا الله العزيز الخبير وزيكم من افق الابهى ونصر من قام على نصرة امري بجنود من الملأ الاعلى وقبيل من الملائكة المقربين . انتهى شمس حقيقت هر چند اعظم از افق ارض غروب و از مشرق لامکان طلوع فرمود و باین ندای الهی مخاطب احباء الثابتین الراسخین [illegible] من الکتاب الاقدس یا اهل الارض اذا غربت شمس حیاتی و شرقت سماء جمالی لا تضطربوا [illegible] امری و اعلاء کلمتی بین العالمین [illegible] و ایضاً قوله جل و علا [illegible] ان شمس [illegible]

[illegible]

سال چهل و نهم

تاریخ رسائل ۱۳۰۹

سال ۱۸۹۲ م

و صنایع انور در مشارق آیات و مظاهر بدیعه من قبل لم یفتر المخلصون من بعد عروجهم و لم یهنوا فی الاستقامة علی امر استقبل
ثبوتا فبشروا یا سخوا فانتم روح الاخلاص و جوهر الوفاء بین الخلق و بهاء امانة و صفیاء یکشف بلحن تونس
انجذبت بنفحات قدسه و اقبلت الی انوار شمس جماله و استقامت علی خدام حبه فی یوم ظهوره و تجلیه شهوده فی
فی هذا النشأة الکبری فطوبی للراسخین و طوبی للثابتین و طوبی للخالصین فی یوم هذا الفزع الاعظم ع ع
و قد وصل خبر باحیه عظمی زلزله در ارکان بیت مومنین افتاده و باید ملاحظه و احتیاط کنند مضطربین و مستوحشین و اشتعال
شوند انشاء فرمایید و امین از محل تعرض خانه ۲ مرتفع گشت و بسیاری از مردم و زن از دهشت و لطمه که بر خود وارد آمده
بیهوش شده و تعلیل از ضعفا و در باره امرا بی و جاگزین شدند و خانها بقوت ایشان بر صرف و اطمینان بقدرت
و حکمت غیبیه اطلاع از مقامات حضرت عصر اعظم و اشتد تزلزل بیاد مظهر مقصود عالم

سال چهارم نهم

تاریخ سال ۱۳۰۹ هجری

سال ۱۸۹۲ م

سبحان الله الاعلی خبت من مشکوة الناسوت ویوقد و یضیئ فی زجاجة ملکوته الابهی و اوج رفعة الاعلی و یضیئ انواره
حتی لا یبرد و مظاهر التقدیس من الاخیار یا احباء الله لا تضطربوا و لا تزعزعوا فی عبوا و اسخوا فی امره و حبه و هذا ما اخبر
فی الواح قدسه و صحائف مکنونه من قبل و ما نزل فی لوح الرؤیا الشائعة الذائعة فی آفاق الدنیا ان الامر یکون من سجن
عکا و لا تبدیل لکلمات الله قال و قوله الحق عند ذلک صاحت و قالت تکلم الوجود بما کنت العذراء یا سلطان الارض
و السماء الم تر اذ رفعت نفسک بین هؤلاء فی مدینة عکا اقصد ما تملک الاخری المقامات التی ما وقفت علیها
عیون اهل السماء عند ذلک تبسمنا و عرفنا بذا الذکر الاحلی و ما اردناه من السر المستسر الاخفی انتهی و الذی ثبت علی امره بشره
ببشارات کبری و تائید شدید القوی و الموهبة العظمی قال و قوله الحق قل یا قوم لا یاخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت
ظاهری و مکنت امواج بحر بیانی الذی فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخری ما اطلع بها الا الله المقتدر العلیم الحکیم من فاز
بالتبیین و تشمر من قام علی نصرة امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین انتهی و قد شرب هذا الکاس مظاهر قدسیه

[illegible] و اهل [illegible] و هذه مصیبة لن تحضر [illegible] من الاولیاء و الاولاد و الکتب الالهیة [illegible] الاحباء [illegible] ذکر
و لا تکن [illegible] و هذا ما علمنا الیه [illegible] یوم در ۲ شهر ذیقعده و بعد چند روز نقاهتی که حاصل شد جمال قدم و مدواح العالم [illegible]
[illegible] صعود فرمودند حضرت غصن ۵ الاعظم [illegible] و ورقه مبارکه مرقوم فرمودند [illegible] و از سطح حضور میشود پس از زیارت
[illegible] با یرنسخه [illegible] هر جا ممکن میشد [illegible] و احسان و دلیای الهی را بصبر و سکون و وقار و عزت نمائید و باستقامت
و انور و ثمار [illegible] و قائم شده و ارید [illegible] یکون ذکرنا ذکرا واحدا و فی خدمة [illegible] و از بعضی آیهی که در کتب احوال
و [illegible] و موفق و ارد باستقامت کبری و اعلاء کلمه العلیا در اتحاد و اتفاق سعی جمیع مبذول و در حرمت احباب
باید همت کنید که مرضیین و مشرکین القای شبهه در افئده و قلوب ننمایند و سبب اختلاف نگردند ان هو الموید المتعال الکریم
و نیز هر روز از حوالات [illegible] و [illegible] مبارک [illegible] و [illegible] فاجتهدوا و [illegible]

سال دویم شهر ب

در واقعات سنه ۱۳۰۹ ق

سال ۱۸۹۲ م

و در ظرف دیگر در این باب که سالها در انتظار چنین روزی بسر میبردند و خاتمه نهضت بدیده در غروب شمس جلال ابهی و
می پنداشتند خبر بشنیدند و شادمان گشتند و مجالس عیش و خرمی بگستردند و بیکدیگر تسلیت گفتند و نوشتند
و با افراد و اینطایفه در حالی مسرت کلمات و تحریکش ادا کردند و در بعضی از بلاد بر خلاف مستعصبین طرف جنابت که
رسم عیش شادمانی مملکت بود و بازار مدرب و کاسبها گذاشتند و جناب انگلستان مرحوم گذاشتند تا عموم امام از این واقعه
شریک و مسرور گردند و در محاضر حکام و مجتهدین با حضور برخی از محترمین مؤمنین سخنان ناپسندیده بمیان آمد و حتی بعضی از
علماء علی المنبر اشاعه خبر را از سرور کردند و الاکرام و السن و افواه در اول ایام صباحت انگیزه و بنیه در میان خبر فاجعه عظمی منتشر
یافت و احبا غالبا بباس حکمت و مصلحت وقت سخنان تلخ زهرآگین را شنیده و چشیده و آرام نزدند و تقلیل با شدت حمیت
و غیرت ابراز عبودیت و امید بقدرت غیبیه مقام حضرت غصن اعظم کرده تشکیل بواقعات پس از غروب مظاهر الهیه در
ادوار قبلیه نمودند و برای ادای نمونه از آن احوال تنها از اوضاع بشرویه و طبس و کرمان در تحریر ظهور رشیه مکرمی بیان شده بود
که بیت میانیم محضری از اوضاع مذکوره که چون خبر حادثه عظمی بجای آنجا رسید نفوس کمال در خانه و خانه شهیره کرد بخش
و باقی شرح احوالش را آوردیم جمع شدند و علی محمد باقر با قلب بریان و دیده گریان کتاب عهدی را مرقومه حضرت غصن اعظم
تلاوت نمود و اضطراب و زلزال و حیرت عظمی رخ نمود و بلا تأمل در خانه و رفقا از نفوس که بیان احوالش در بخش دوم نمودیم مجلس
عزاداری و سوگواری برپا گشت و جمعیت مؤمنین از استماع کتاب عهد متأثر شده بعضی از احوال خوش و دهشت
زده گشت و چندی گذشت بنوعیکه هنگامیکه عهدی از جریده و اشرح حادثه عظمی و خبر مخالفت اغصان بود برای
[illegible] باقر خان علاء الملک حسکر از طبس که نیز شرح احوالش را در بخش [illegible] آوردیم رسید و برای جمعیت مجلس فرو خواند
و سعادتین اظهار شادمانی کرده گفتند در این بساط مصلحتی خواهد شد و علی اکبر خان از احباب که در مجلس حاضر بود متأثر شد

سال [illegible]

سال ۱۸۶۲ م

[illegible] داشت که خسرو اعظم در سی سال قبل مخصوص عهد بسا [illegible] است و این [illegible] بدون قاعده [illegible] و [illegible] در
ولیعهدی [illegible] سعادت و علاء الملک مالک شده و در فصل احوال معلوم گردید [illegible] اخر [illegible] خسرو اعظم [illegible]
[illegible] در [illegible] مذکوره [illegible] فرستاده [illegible] اجتماع [illegible] بعضی [illegible] [illegible]
[illegible] صادر و از قلم خسرو اعظم شاه [illegible] شده و حضرت خسرو اعظم چنانکه در بخش [illegible] آورده [illegible]
شمس جمال [illegible] از اصحاب [illegible] طلبیدند و کتاب عهد را که مخدوم [illegible] دست گرفته [illegible] فرموده
که جمال [illegible] این کتاب را [illegible] فرمودند که قرائت شود و [illegible] مصالح تا اکنون اظهار [illegible] جمال [illegible]
[illegible] صرفت که [illegible] شود [illegible] کتاب را [illegible] از آنان [illegible] شیرازی [illegible]
من العبد [illegible] آخر [illegible] عصر [illegible] حسب دستور [illegible] مومنین [illegible] روز [illegible] و [illegible]
روضه [illegible] مجتمع شده [illegible] کتاب عهد بر ایشان قرائت گشت [illegible] در قصر [illegible] جمیع [illegible]
گردید و نیز نسخ [illegible] از لوح مذکور کتابت شده [illegible] عهد از [illegible] [illegible]
[illegible] شد [illegible] فرمودند که [illegible] از [illegible] در [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] و [illegible] مومنین [illegible] و [illegible] رسیده [illegible] و نسخ مذکوره [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

سال چهل و پنجم سنه

واقعات سال ۱۳۰۹ ق

سال ۱۸۹۲ م

ثبات فشرده نگریخت سد و حسب دستورشان بر نظافت معابر و اماکن بلد افزوده در حفظ پاکی مجاری آب و غیره کوشیدند و دو بار در بلد بروز نکرده همه مصون ماندند

احوال خسران مآل میرزا آقا جان خادم

میرزا آقا جان خادم که بیان تمامت احوال دوره حیاتش را سطوراً و مستقلاً در بخشهای گذشته آوردیم در ظل تربیت و عنایت ابهی چون باوج ارتقا رسید آوازه صریر قلمش روح بخش قلوب و افئده بهائیان گردید و مستمعین او اغراض اقوار آمیزه و بیمار غرور و خودبینی گشته بر افراط توقع اکرام و انعامش همی افزود و تیز خو و شد گو شد چنانکه اصحاب خانواده و حتی ناصر و خسرو مستخدم خانه از خودپسندی و زیاده طلبی او خسته شدند و شکایت کردند و نوبتی که جمال ابهی در حیفا بودند طغیان خودی و لسان دراز او پدید شده و نسبت بحرم محترم سخنی چند خارج از حد خود گفت و جمال ابهی محزون شدند و نزد اصحاب مفهوم فرمودند که وی را از معاشرت اندازند و تنی از ایشان بنوع تحسر چنین گفت اینمرد که چهل سال خدمت کرد عاقبت بدینحال شد تا چه شود حال دیگران و جمال ابهی در جمع احباب اظهار حزن فرمودند و چنین بیان کردند که با این شخص را بلند کردیم و حال او را خشیم و کسی را نرسد که بگوید شیطان مقرب و معلم ملائکه بود و برای یک نافرمانی رجیم شد و کسی با خدا حق معارضه ندارد که معلم ملکوت چرا مردود و مطرود گشت و بعضی از اصحاب حیرت و حق میرزا آقا جان فرمودند که این چنان ناطق است که در الواح انداز شد و میرزا مجد الدین ابن کلیم این سخن را از لسان ابهی فاش نمود

[illegible] در سال [illegible] در آن الواح مبارکه که از حضرت سرکار آقا [illegible] در الواح الفائزین فرموده در جواب آقا [illegible] حقیقت با حق [illegible] صادر و [illegible] فرموده و بعد فرستاده شد [illegible] در حین صعود نازل و اهل عالم را بآن وصیت فرموده [illegible] طبع نمود [illegible] سال خدمت و جماعت شد ..... [illegible] حقیقت [illegible] حرم [illegible] سنه ۱۳۰۹ [illegible] (قرغاب [illegible]) [illegible] واقع شده [illegible] مکتوب [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ۱۳۰۹

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق — سال ۱۸۹۲ م

و حاجی میرزا حسن شیرازی معروف بنجر سانی همه جا گفت که دیرا ناطق و شیطان خوانند و گرچه جمال ابهی لاجل
مراعات مصالح و حکم بشخص قائل مذکور امر کردند که توبه و انابه نموده ثلث اموالش را در راه خدا انفاق کرده ولی بسیاری
از احباب این امر را شنیده از وخامت احوال میرزا آقا جان مطلع گشتند و جمال ابهی از روی چندان
متأثر شدند که او خائن است بتناول غذا نبردند و گاهی دیر اشبه تأدیب فرمودند و با اینکه تنبیه نیافته بر حال خود ماند
محض عنایت و حکمت اغماض فرمودند تا در ایام متعارف حادثه غروب شمس لامتناهی احوالی روز دهد نمود که بر جمیع
غایت تأثر و تکدر خاطر ابهی گردید چه مسموع افتاد که بعضی از الواح را بخود نسبت داده و عبارات الواح را که با مضامین
او مشتبه است باستثناء چنانچه در ضمن الواح مذکوره صریحاً نقل از لسان الهی است بنفس خود شرح داده و بر خی از
احبا کتابت و ایما چنین طغیان و ادعا کرد و جمال ابهی دیر اطرد فرمودند و در حالیکه بر بستر تعب بود با حضرت
ندا نمودند و دل بیت چندان از وی ظنین شدند که قدر او شرب و دار اسنان کردند که حضرت اغصان مستقیم
و او همناک و هراسان گردید و بالاخره بذیل عاطفه حضرت غصن اعظم متشبث شده و التماس
تا اینکه در قبول فرمودند که در فردا شد خونش را در اقدام حمام اندا خته و در جائیکه از
دیگر از لسان برخی از احبا مصداق ناطق شهرت یافت که از

بروز عصر و چهارم در دریچه (سیحی) بروم تمام شبها را در قم و خواب نشستم
بود و در خرزان مبرز ابهیه بروم بر گاه نشسته تا شب بروم عصر و با کیکه را در قم
که الواح را کشوده تا توقیعی با اسم من بجا نگاری خواهم نشستم تنبیه شده
اینکه ایزاد بروم در روز نهم کتاب را بروی اقدام بود از خوف کتاب

سالهای اول و دوم

وقایعات سال ۱۳۰۶ — **سال ۱۹۰۱ م**

[illegible] شده و افسانی چند [illegible] تسخیر کشتند که قصد [illegible] و حرق و ویرانی نمودند و [illegible] مصروف [illegible] ایرانی [illegible]
[illegible] منظور [illegible] حضرت غصن اعظم [illegible] کرگان [illegible] انتخاب [illegible] حضرت امر [illegible] فرمود

و نیز [illegible] در هجرت [illegible] قصر [illegible] و حرم و افسانی [illegible] بغایت [illegible] تا [illegible]
[illegible] سال [illegible] افسانی [illegible] از [illegible] و [illegible] احوال [illegible]
[illegible] حضرت غصن اعظم [illegible] عراق [illegible] بسیاری [illegible] بازجویان [illegible]

کرده و افسانی [illegible] کرده [illegible] و [illegible] حضرت غصن اعظم [illegible] از [illegible] عراق [illegible] که [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] عراق [illegible] و [illegible] نیست و [illegible] برای [illegible] خاطرشان
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و

[illegible]

[illegible]

وانتشت الانوار الی هذا الافق الذی منه اشرقت شمس العظمة والاقتدار طوبی لنفس تقربت الی الله وبحدوده الی ترقت
فی الرتبة والالواح قل لو نظر فی کل یوم اعداً لیستقر امرها فی المدن والبلاد هذا الظهور یظهر فی کل خمس مائة الف سنة مرة واحدة
کذلک کشفنا الحجاب لعلّ من عرف مراد الله من عرف یفرح قلبه ویستقیم علی الامر علی شأن لا یزلزله من فی الابداع
قد کشفنا فی هذا اللوح سرّاً من اسرار هذا الظهور مستوراً ما هو المکنون لئلا ترتفع ضوضاء العلماء انّک ما عرفت اعداداً علی قدر لو تجد
نفس نخات هذا التفصیل تجذب علی شأن یطیر فوق الامکان لو تفصّل ما نزّلناه فی هذا اللوح لا تسعه الاقلام ولا تحتمله الکتب
من المداد مع هذا الشأن الذی لا یحیط بالبال تسمع ما یقولون فی حقّ اهل الضلال انّا کشفنا لک سرّاً من الاسرار فضلاً
من عندنا علیک تشکر ربّک العزیز العلّام ان یا اسمی انا نزّلنا فی اکثر الالواح ان الامر عظیم عند الله ما تفکّر احد
فی منتهاه الّا من شاء ربّک العزیز الوهّاب انا ترکنا اهل الاوهام فی تیه النفس والهوی یشتغلوا بما عندهم من الظنون ان
ربّک لهو الغنی المتعال قد ارتفعت رایة الله الّا هؤلاء هم یتکلّمون بما یجمعون من کتب الجهل والضلال کذلک یبشّرک الحکمة
امّ البشرة بتمییز البدیع بین الارض والسموات قل لک الحمد یا من احاطت فضلک وذکرتنی بما لا ذکرت به احداً من خلقک
ثمّ اعلم قد نزّل لوح الاحکام من مطلع وحی ربّک سوف نرسله بالحق امراً من عندنا انّ ربّک لهو العلیم الخبیر یشهد وترانا لک
لو ما قبل هذا ارسلناه من جهة اخری لتوقن ان ذکره سبق الاذکار نسئل الله بالاسم الذی به علی اشتاق امره وبه هیّجت علی ما
تیّبت به شیء من کلّ الاحیان انّا ابتهلنا علیک وعلی الذین تکلّموا بما نطق لسان البیان فی قطب الامکان انّه لا
اله الّا هو المقتدر المهیمن الواحد الفرد العزیز الجبّار انتهی لوح ایضاً ودیگر در مرکز امکان آن اعظم امور و اهم آن است که انبیاء

عدد
واقعات سنه ۱۳۰۰

سال چهل و پنجم

سنه ۱۸۶۲ م

وانتشرت الانوار من هذا الافق الذی منه اشرقت شمس العظمة والاقتدار طوبی لنفس ترقی بعد وجود ربه الی ترائت
فی المزید الالواح قل لو ینظر فی کل یوم احدا یستقر امره فی المدن والبلاد وهذا الظهور ینظر فیه فی کل خمس ماة الف سنة مرة واحدة
کذلک کشفنا الغطاء ورفعنا الاحجاب طوبی لمن عرف مرادی من عرفه یفرح قلبه ویستقیم علی الامر علی شأن لا یزلزله من فی الابداع
قد کشفنا فی هذا اللوح ستر امر هذا الظهور ستر ما هو المکنون لئلا ترتفع ضوضاء الجاهلات ما عرفه احد الا علی قدر لو تجد
نفس نفحات هذا القمیص تجذب علی شأن یطیر فوق الامکان لو تفصل ما نزلناه فی هذا اللوح لا تسعه الاقلام ولا تحتمله الکتب
من المداد مع هذا الشأن الذی لا یخطر بالبال تسمع ما یقولون فی حقی اهل الضلال اذا کشفنا لک ستر امر الاسرار فضلا
من عندنا علیک تشکر ربک العزیز العلام ان یا اسمی انا نزلنا فی اکثر الالواح ان الامر عظیم عظیم عند الله ما تفکر احد
فی منتهاه الا من شاء ربک العزیز الوهاب انا ترکنا اهل الاوهام فی تیه النفس والهوی یشتغلوا بما عندهم من الظنون ان
ربک لهو الغنی المتعال قد ارتفعت رایة الله لا اله الا هو وهم یتکلمون بما یسمعون من کل جاهل کذلک بشرناک بالحکمة
والموعظة بتمییز البدیع عن الرفیع والسموات قل لک الحمد یا من ما طلعت فضلک وذکرتنی بما ذکرت به اولیاءک
ثم اعلم قد نزل لوح الاحکام من مطلع وحی ربک سوف نرسله بالحق امرا من عندنا ان ربک لهو المهیمن علی الشهداء ونزلنا لک
لوحا قبل هذا ارسلناه من جهة اخری لتوقن ان ذکره سبق الاذکار قل له بان ربک علی اشتداد امره وبوحدته علی ما
یشاء قبل هذا ارسلناه من جهة اخری لتوقن ان ذکره سبق الاذکار قل له بان ربک علی اشتداد امره وبوحدته علی ما
یشاء یثبت ویمحی فی کل الاحیان انا الیناه علیک وعلی الذین تکلموا بما نطق لسان البیان فی قطب الامکان انه لا
اله الا هو المقتدر المهیمن الواحد الفرد العزیز الجبار انتهی لوح ایه ودیگر در کتاب اقدس اعظم امور و اهم آن است که نسبت

[illegible]

برخی از اهل حرم رسیده که وصی کیست و وصیت چیست و اینان نیز از نفس اکبر گفتند و مالک زمام اختیار خود زنده و همین
طریق در زمان سابق شهرت حاصل شد و بسمع اخبار رسید و آنها که در رشت و مخالفت عیان شده و مجوز این تأثیر در قلوب پاکان و نیکان
باقی بود که کتاب عهدی اعلان و بیان مخلص را در نزدیک از مقام حضرت غصن اعظم ابهر از جناب شمس جمال ابهی شیخ بشیر مطلع شد و بر
روی مکث الفداء بهر نزد احمد شما عرض میشد اگر در جواب چنین عرض کرد که اطاعت آن بود که جمال ابهی عرض میکنیم اما جناب اگر در نظر بود بر حضور
و طلب حضرت غصن اعظم و مداح اهل عرض نمود عرض نمود که بر جناب شیخ بشیر مرقوم فرمایند تا عرض نمود و مراجعت نمود بر حضرت
سرحت فرمود و سال خود بهمراه داشت گمیه جواب جناب بزیارت تربت مطهر شرف شد و اطاعت شد و مخصوص بنیابت حضرت شرف شدم و
بیرت تمنی هر شب زیارت شرف میشوم خدمت آنجناب بقصد زیارت تکلیم دیگر فقره مطالب جواب گفتم اگر بطلب بعضی مطالب حضرت بر کاغذ و بسفارت
بجواب عرض شده و اما عرض تعبیر اول آنکه نوشته بود که چند روز تعبیر فقیر بر حضرت بر کار تا قدر خاطر را تشرف بحرم مرکز آنجناب بر دارم عرض کردم اردو و اهل مراجعت
حاجی محمد بیگ فرمودند ایشان بر نفس جناب حضرت مرفوع قاع حیه عروج نمود و اثر ایشان توجه بارض ما نمیدید مقصود ما کاران بیکدیگر و مراجعت نمایند
و قاع حیه رسید که تا بید مطلب دیگر خانی نخواهد چیزی خواهید که لازم است جنابعالی بعد از غروب شمس حقیقت و مداح اهل حرم بین تراب مرقد اقدس یک
سفری عزم زیارت توجه نمایید و شرف شوید و چند قدم بسر مطهر بر حضرت غصن اعظم و دعا نمود عرض نمود و دو سه روز و خشنات دو
نمیز سود نکنی و بین کرد تا اخیره از مقام صعود که آنجناب شرف شد حال تغیر موقوف بر اهل نخواهد ثابت و آنچه بنظر رسید و تغیر قسم این بود که
عرض کردم و الحمد لله و اولی عنایت شد ضرورت شرح نمیدانم تا این اوقات حرکات حرکات آدم بیدار است یا خواب مکاتبات
که غیر صدق اگر بر سر مطلبی از آنها نمیدید نمیشد تا باشی بسلوک در دشتان جهان نخواهد کرد در روی ظهور بعد یا تغییر دهد ایام ظهور
و تقلب حقیقت غروب فرمود حال شب است ظلمت در حسب ظاهر عالم را فرو گرفته است وقت بیداری و هوشیاری است اگر پاسبانان را خواب
در بعد سارقین که در کمین نشسته فرصت نمیدهند و کام اول را مصیبت نیابند بعد بر ظاهر رسم پاسبانان و نگهبانان این است که در تاریکی
شب عالم را فرو گرفت و خلق در خواب رفته باز نمانند محض شبها یکی بیدار شب بر حسب عادت یا اسد و بیدار باشد و یکی بیدار و اگر خواب رجوع نمایند
و بهمین منوال شب را بصبح میرسانند و بلاد و مساکین مدآن را از دزدان و قطاع الطریق محفوظ مینمایند حال عرض خانه ایشان با کسانی
این ضعیف فقیر این است که هوشیار باشید بیدار باشید و مطلع و بیدار اخبار دو که غفلت نکنند و خواب شان نبرد بر گاه ممکن است همین
که فقرا آنجناب این اصدق بنمایند و ایشان را بعقبت کنید مبادا غفلت داشته باشید اخبار طلب دلیل و ذکر تا تحقیق در جمله الواح
وارد شده و تشریح رسیده است اخبار دیده هر جا و هر مرتبه و هر جزء جزء بنویسند در آنکه محمود باسم مرکاد تا مرغ خواه ابهر تشبیه
کل یوم هو فی شان را بخوانند زیاده عرضی نیست انتهی اسمه ضعیف فقیر است در جناب امین اصدق اطلاع بر جمیع الواح است جناب
امین ابهری و جناب امین قزوینی اطلاع بنویسید . . . . مکتوب مخبر میرزا اسد هر چه فرمائی مطالب بی جمع میرزا شیخ صنعتی

[illegible]

[illegible] شد [illegible] که [illegible] شمس جمال ابهی [illegible]
[illegible] شهرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت غصن اعظم [illegible] شرح [illegible]
[illegible] شهرت [illegible] حضرت غصن اعظم [illegible]
[illegible] شمس جمال ابهی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت

[illegible] سال [illegible] سال ۱۰۹۳ م

ارسال شده صریح عبارت و لطیف اشارت مذکوره مسطور که چون شمس حقیقت غروب نماید طیور [illegible] آیندهٔ این [illegible]
جنود شیاطین که عنقریب بحرکت خواهند آمد البته قدم را ثابت کنید و پای را راسخ قلب را مطمئن نمائید و [illegible]
شبهات نفوس [illegible] که مخالف صریح کتاب اقدس و کتاب عهد و پیمان [illegible] از نسیان حرفی رانند امر جمال [illegible]
مشهود است و [illegible] موجود جمیع شئون [illegible] جمیع من علی الارض چون آفتاب ممتاز و مشهود و مخصوص لکن باز [illegible]
شبهاتی بجولان خواهند آمد ع ع ۳ ربیع الاول ۱۳۱۰

شمه از احوال مخالفت اشتمال میرزا محمد علی و دوستانش

و چون الواح و مکاتیب صادره از ارض مقصود بی در پی بهائیان رسیده و مکاتیب [illegible]
[illegible] تاکید [illegible] عبد البهاء [illegible] کلیه مکاتیب صادره و واصله [illegible]
و امور را برای احباب روشن [illegible] و [illegible] امثال حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و میرزا علی [illegible]
و غیرهم [illegible] و آقا [illegible] مصطفی [illegible] حاجی شیخ محمد [illegible] در عراق و [illegible]
[illegible]

حاجی [illegible] معروف بخراطی که [illegible] در [illegible] با شرکت میرزا [illegible]
از علمای [illegible] و مشاهیر [illegible] برای نیابت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] حضرت عبد البهاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کل [illegible] فرمائی همه میخواهند ترا نصرت نمایند همه میخواهند قیام بر نصرت کنند ناری و چندی بیرنگ تمسک
[illegible] نداشته و ندارند فرمائی زوجی صاحب قاد هیکل و فاد مالک از صدق وفا و تو که سلطان فضل و عطا نمودی است ـ
[illegible] این بکر و غایت بر احباء و اولیاء و اصفیائت میطلبم که شکی بر این تراب فنا رابت بمنزل فرمائی که کل حین
[illegible] بدین عنایت از ملکوت قدس مقدست بر حفظ عهد و میثاقت مؤید گردد و تائیدی که تعلق گرفته باشد بر آن احدی در احیان
[illegible] ورثت منان هر دیره اطلاع حکمت و کتاب مفصل عهد ترا بسلطان قدرت و قوت و هیکل عصمت و عظمت بر روی
[illegible] مقرر فرما جعلوا امام العین و النصب بین العینین ناظرا الیه عاملا به متذکرا بما فیه راسخا ثابتا مطمئنا موقنا مقرا مستقرا
[illegible] ذکرا بما نطق فیه لسانک الامین و رقمت من ذرة قلمک الاعلی اقل من ان یحصی به ملک الامکان فاغفر و اجتنب عما
[illegible] ذکر انجام عرق خجلت و انفعال گشته که خدمتی از دست بر نیامده که قصر فرموده متدارک انچه سبب آسایش ما لا ینبغی
[illegible] آگاهی من سوء عاقبه و عدم اقبال و سوء ادبی و قلة حظی و کثرة افراط و جنب عزت قدس نفسک العظیم و ذلک الحبیب
[illegible] الکریم المنتسب من اصل ذلک القدیم بعزتک الحق القیوم ای رب الملک بعزتک الذی لم یکن اعظم منه و ذلک
[illegible] عندک فی حقه ما فات منی فی خدمته و قصرت فی حقه و فرطت فی جنبه لان کنت ما یظهر منی من الخیرات
[illegible] و التقصیر و الافراط انک انت الکافی الواقی بالحق و انک انت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و کل حقوق
[illegible] و ثنائک و بهائک من ملکوتک الرفیع و جبروتک المنیع علی ایادی امرک و اولیائک و اصفیائک و احبائک
[illegible] و اماتک و اورادک و اقسم و اشهد بجمالک و اسمائک یا آله العالمین و یا مالک الاولین و الآخرین سنه ۱۳۱۰
[illegible] در آن ایام حضرت عبد البهاء با تفسیر و جماعت فرموده بجا بسلامتی آمال و اعمالشان نشسته اگرچه در الواح
[illegible] فسوف ترون الناقضین فی خسران مبین و اصحاب ناقضین ناقضین را نمی شناختند و آنان بدیگر

[illegible] روشنائی منکر بستند و مغرور نسب و [illegible] نسایر و کثرت [illegible] خود بودند و احباء [illegible] مستغرق [illegible]
و [illegible] شده که از آثار صادره از حضرت غصن اعظم [illegible] کردند و مانند ایام اشراق انوار جمال ابهی بزیارت [illegible]
و [illegible] پا فراغ و [illegible] کنونه اغصان و متشبثین نبودند و کلاً و صریحاً در باره و آنان چیزی مرقوم نبود از آنان برائت
و دوری نجستند و [illegible] بر اسم پاس احترام آنان [illegible] داشته در کلمات ثنا و ستایش [illegible] چنانچه میرزا [illegible]

ضمن مرثیه که در مصیبت غیاب شمس جمال ابهی در شهر ذیقعده سال ۱۳۱۰ بنظم آورده چنین [illegible]

[illegible]

غرق و هلاک نبیل اعظم در دریای [illegible]

در وقایع اسفناک این سال در [illegible] انتحار ملا محمد زرندی نبیل اعظم شاعر و موحد و عاشق جمال ابهی که از [illegible]
مجبور به [illegible] و شکیب [illegible] و [illegible] و طاقت تحمل واقعات [illegible] بیشتر از چهار ماه [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] که در [illegible] شرح احوالش در جلد [illegible] شعله و [illegible] نگاشتیم که [illegible]
[illegible] سال [illegible] ۱۳۱۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]

وقایع سال ۱۲۹۳ — سال چهارم — سال ۱۸۹۳

[illegible] مسموع شد که اگر [illegible] بجهت [illegible] در [illegible] تبلیغ امر [illegible] نشر نفحات و نصرت امر الهی نماید و اگر کشته شود در شهدای [illegible] محسوب شود و محض [illegible] خواهش صورت [illegible] که پس از غیبت شمس جمال ابهی بیاید مشاهده کرد نقل از حسین خلش در اینجا مندرج میداریم [illegible] فجر یوم سه شنبه [illegible] الله صعود جمال [illegible] در عالم رویا [illegible] دیدم که صورت جمال مبارک [illegible] آن [illegible] [illegible] حضور مبارک [illegible] مشاهده نمودم که [illegible] جمال مبارک پس حضرت غصن الله الاعظم [illegible] فرموده است [illegible] [illegible] بجهت [illegible] [illegible] [illegible]

واقعات سال ۱۳۱۰ — سال خامس — سال ۱۸۹۲م

و باین سبب خود را در کمال سرور مشاهده نمودم که هنوز بحسب ظاهر بعمر طبیعی مبارک زمان مدیدی مانده و جمیع کارها را که
همت مبارک متوجه بانجام و اتمام آنها است بانجام و اتمام خواهد رسید و بعد دیدم که بنده را بابلاغ رسالتی مأمور
فرمودند و از شرف و فرح خود را چون طیور در پرواز میدیدم و لسانم بایکلمات مبارکات که در ارض سر از قلم اعلی نازل
شده مترنم بود انبئنی من اخبر انفاس بنائه و الرسول من بلغ رسالاته و الامام من قام امام وجهی و الدلیل من دل
حسن دلائلی و قام علی نصرة امری و از شدت فرح و سرور از خواب بیدار شدم و قبل از طلوع فجر حوالی ۱۹ ذی الحجه
۱۳۰۹ مطابق یوم اعلا من شهر الجمال از یوم ۲۵ از صعود مبارک در عالم رؤیا خود را در بلدی غیر معروف مشاهده نمودم که با مرسله
سلطان ابهی روحی و ارواح لاسمه الاعز الاعلی در آن شهر بیکدیگر ملاقی شدیم و جهت مبارکش را گفتم بخبر دادند که دو نفر از اجبای
ما یعنی جناب آقا شیخ حسن زنوزی با جناب شیخ ابوتراب قزوینی با جذبه سیاح علیهم و علی من معهم الابهی بعزم شرف
شان بآن بلد آمده و در جناب مبارک شده که هر دو در منزل بنده منزل نمایند بنده بسیار مسرور گردیدم که حال با جناب شیخ که از قدیم
صداقت میشود در آن بدن دیدم که جمال قدم جل ثناؤه از مقابل منزل بنده عبور فرمودند بنده بتعجیل [illegible]
[illegible] با آن مرکب [illegible] مرکب را [illegible]
[illegible] بنده فرمودند نزدیک بیا [illegible]
نزدیک شدم فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] قیام فرموده [illegible] شده و با دست مبارک غنچه [illegible] پنجره عنایت [illegible]
شدم [illegible] فجر پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۳۱۰ مطابق یوم ۶ [illegible] از صعود مبارک در عالم رؤیا دیدم
که [illegible] مبارک فقرات دعای سحر را که ۱۹ فقره است جداگانه هر فقره را بقلم درشت [illegible]
مرقوم فرموده برای حضرت محمد علی اعظم [illegible] فرستاده [illegible] فرموده و در همان عالم رؤیا میفهمم که در خدمت حضرت محمد علی اعظم
[illegible] رؤیای مزبوره را معروض میدارم و عرض مینمایم که تعبیرش چنین بنظر میآید که چون این فقرات ۱۹ گانه ایام
[illegible] در هر شهری یک مبشر مرد [illegible] که دلالت بر ظهور بهاء و جلال و جمال و عظمت و نور و رحمت و سلطان و ملک
[illegible] داشته باشد [illegible] فرمودند بسیار رؤیای خوبی است و تعبیرت هم بسیار تعبیر خوبی است اما
[illegible] تعبیرت که تو کرده اگر من تعبیر کنم نمیدانم چقدر محبوب خواهد بود چون از رؤیا بیدار شدم عازم مغفرت مبارک شدم
[illegible] رؤیا را معروض داشتم [illegible] جمال انور صعود فرمود چون رؤیا را معروض داشتم فرمودند همان نوع است
[illegible] حضرات [illegible] که بهاء و جلال الهی مبعوث میشوند فرمودند که این رؤیا را بنویس [illegible] خیر

وصول بشارت امر الهی باستانبول و متحدشدن [illegible] امریکا [illegible] بشارت سیر در آنجا

در این سال [illegible] که [illegible] در [illegible] سابق [illegible] و [illegible] بشارت
[illegible] فرمود [illegible] بشارت [illegible] در [illegible] شد [illegible] در [illegible] و در [illegible] در [illegible]
[illegible] مسافرت [illegible] در [illegible] متحده [illegible] امریکا [illegible] از [illegible] امر الهی شد
[illegible] از [illegible] مختلفه [illegible] مسیحی [illegible] کلیسای [illegible] منعقد [illegible] شد [illegible] بشارت [illegible] در [illegible] امریکا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] یکی از [illegible] حضرات [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] حضرت [illegible] و وفد [illegible] الحق [illegible] ترتیب مقدم [illegible] بعد تقدیم

حاشیه ص صفحه [illegible]

صورت مراسله ۳۲ آقا سید عبدالله

[illegible] حضرت عبدالعظیم [illegible] جناب رتبت علیه سید الاجل [illegible] . [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] عادل و [illegible] در جمیع [illegible] بر [illegible] حقیقة [illegible] جمیع [illegible]
پادشاه [illegible] [illegible] اولاً [illegible] پادشاه [illegible] تمام [illegible] کتابت [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] [illegible] تمام [illegible] [illegible] ولی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] [illegible] عدل و انصاف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ثانیاً [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

صورت انتظام حتی اذا حاز قبولا یستمر العمل بموجبه والا فتنتهی الامر قد سلمت صورة اللوح الی المسلمین فندی
حدود واذا قدر ان اصف فرحه فبالحق انه ثابت فی الایمان وغیرة کبیرة وسعی عمل جهدی تعلیما الی ان یسمع مبتغا
ویقوم معی علی نصرة امر الله واعلاء کلمته بین العالمین ویستمد من فیض کرمکم العنایة والتعطف کذلک ولدنا
جورج وهو من المجتهدین کثیرون من المؤمنین یرغبون التشرف والمثول لدی ساحة قدسکم فما هو امرکم بهذا الشأن
والتجاج باعلاء کلمة الله فهذه البلاد عظیم جدا والرجا بالله ان ینضم الی دین الحق طایفة منهم قد شرعت
بتالیف کتاب یکتوی علی البراهین القاطعة باحقیة الدین القویم البهائی واستندت بالبراهین العقلیة والعلمیة
والمنزلات الواردة فی التورات والانجیل وخلافهما وبعد اتمامه اذا سمح الله سأتشرف بالمثول لدیکم
لاطلاع علیه قبل نشره وطبعه انتهی ساتبع ما امرتونی به بعنایة الله قیق قد ارسلت الی البرو فسر جرون البراهین
القاطع من النبوات بعدم احقیة ما یدعونه المفسدون واظهرت لهم ما فیه الصواب حبذا لو یطلع ایمانهم

بیان طلاهای ایران بر حفظ آثار حضرت عبدالبهاء

و چون آثار صادره از ملک حضرت عبدالبهاء چه در بمبئی و ایران و عراق و نقاط دیگر منتشر شده و نشاط ایاق جدید در اهل بهاء
پدید آورده و منظر مدعای متعصب ریاست خواه رسیده در همه جا متعصب اغضب برافروخته و بحرکت و جنبش آمده و شیخ محمد
تقی مجتهد اصفهانی معروف باقا نجفی که شرح حالش را در بخش سابق آوردیم بمنبر برآمده در مجمع ذاکر جنین بیان کرد که آن روز مسند بود
گمان داشتیم که پس از رفتن بهاء الله ذکر بهائیان و امرش نیز از میان رود و دیگر از خاموش شود ولی اکنون روشن گردید که امرش
حرارت افزای در دلیری و کوشش بجهانگیری و تاثیر سخن و قدرت قلم و دانائی و توانائی بپایه بس بلند و ارجمند رسیده و ام بدم بزرگی
و بزرگواری آن پدر و فرزند و اگر چندی با نمیرد آن گذرد برای مسلمین آبرو نخواهد ماند و نظر باینکه شاه و ندیم جلوگیری کارشان دست

کشید فرقه وحیه و علماء اعلام است که یکدل و یکقدم بقلع و قمع این طایفه پرداخته و اسلام را مصون و محفوظ نمایند ایرم
چنانچه مسلم در اول امام بغاوت و مقاومت بهائیان حاصل شد که منتهی بجنگ و غیم میگردید ولی سپس کمر افتراء اصفهان ما وقع را
بشاه خبر داده و او سخت متغیر گشت و تکلیف شدید بمجتهد عصر کرد که دست از اعمال شریره ایشان بردارد و نیز بحکم اصفهان امر داد که
حفظ عموم اهالی نظم و امنیت نمایند تعدی و جدیت ایشان آن اوامر را خنثی کرد

شعف و انجذاب بهائیان

حاجی ملا حسین ملای قریه فین کاشان سالها بهائی بود و ملاحظه جهالت و تعصب را فی الجمله احتیاط و تستر میکرد تا در روز
عاشورای محرم امسال در حالیکه بر منبر وعظ و مصائب مذکور میداشت منبر بانه نخلی هند چنین فهمید گفت ای مردم امروز حسین علی
خود ظاهر و عیان شده و بر اریکه سلطنت نشسته از معاندان بد نهاد انتقام کشید و فردا روز عید و سرور است مجلس عزاداری و مصیبت
سرائی بسر می گشت در روز اول و دوم محرم که غیر این عصر کرم است باید بلباس مسرت و نشاط نشست و در جائیکه با تعلیم جدید
بیان مطالب مذکوره میکرد مردم بر وی هجوم بردند و او را بزیر کشیدند و ضرب شدید وارد آوردند و او با مشقت بسیار از چنگ قوم
ستمگر گریخت و جان بدر برد و اموال و مایملکش را غصب و تصرف کردند و او پیوسته در خفا مخفی و پنهان گاهی مشهور و گاهی مجهول

شهادت آقا مرتضی سروستانی

آقا مرتضی و شیخ سروستانی جزو فرقه بهائیان و لیر حافظان که شرح حالش در بخش سابق نگاشتیم و تا این
هنگام مدت پنجسال بجرم عقیدت و ایمان در زندان حکومت شیراز بسر برد چون فاجعه غروب شمس جمال جانان
بسمعش رسید زفیر حسرت و نومیدی از دل برکشید و حاجی سید علی اکبر مجتهد دزفولی حصیری معروف شیراز خبر
بشنید و با علمای دیگر مانند شیخ احمد شانه ساز و ملا احمد محلاتی و شیخ عبد الجبار و شیخ طاهر عرب و میرزا هاشم
دست خبیث فتوی و حکم کفر و قتل دادند و مجتهد یزدی رکن الدوله و الی فارس را ناچار نمودند که وی را بقتل رساند

بر آن مشغول با شهر و مکالمه کرده سعی بلیغ مبذول داشته هر بری از عقیدت نموده متخلص شود گاهی تطمیع بدان
و اختیار امور کشوری سرهستان و دمی تهدید بقتل کرده و او استقامت ورزیده با تمام قوت قلب و شجاعت ایراد
سخن کفت پس حکمران فرمان داد که هیزم آورده تنور گداز نده و جلاد و بندان در آمده خبر داد و او کلاه از سر برداشته بر گاه نشسته
و همینکه جلاد آن در مقابل تنور قرار گرفت آب طلبیده وضو ساخت و روی بارض مقصود و صلوة و مناجات بجای
آورده آنگاه بسر غضب اشاره کرد همین چند دو کرس بقتل گذارند و چون حکمران بسر او که کار حیات و شب نشینند تا شاید تدبیری کند که از قتل
میرفت و بالاخره در غیاب خواسته شتش رد بدان ترتیب بند ند راضی نشد خواهش کرد که بسر از کار حیات آمده شد و چه که از قتل با
روی ترتیب قرار گرفت و چنان است [illegible]
واقع شود و بعد از سر [illegible]

[illegible] نقل از استاد [illegible] که در آن ایام مقیم شیراز بود [illegible] رفت و در قصه شهادت [illegible]
[illegible] کرده و ما شرح احوال [illegible] چنین نوشت [illegible] حکایت [illegible] نظم که [illegible]
[illegible] و هجوم دیدم [illegible] معلوم نمیشد [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] ایام [illegible] اشتغال [illegible] ظاهر [illegible] خارج [illegible] سال [illegible]
که در [illegible] شهادت [illegible] وقت [illegible] بود که [illegible] نشنیده [illegible] قبول [illegible]
[illegible] چشم [illegible] جناب [illegible] شهادت [illegible] جهت [illegible] بر [illegible] بیان [illegible]
[illegible] نیستم [illegible] حیات [illegible] و قال [illegible] آزاد [illegible] شاهد [illegible]
[illegible] قوی [illegible] مرا [illegible] شهادت [illegible] جناب [illegible] و [illegible]
و مقام [illegible] باید [illegible] جان [illegible] تشکر [illegible] و [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] قتل [illegible] کشتن [illegible] حیات [illegible] حکم [illegible] بدست [illegible]
[illegible] حکم [illegible] ترتیب [illegible] میگذارند [illegible] جناب [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] جناب [illegible] حکم [illegible] ترتیب [illegible] و [illegible] مستقره [illegible] و [illegible]
و [illegible] جناب [illegible] میگویند [illegible] جناب [illegible] علیه [illegible] جناب [illegible]
[illegible] کلاه [illegible] سر [illegible] ترتیب [illegible]

فتنه در فسنجان

در فسنجان بعضی از خانه‌زادهای اهل بازار بهانه‌جوئی کرده و آقا میرزا جعفر را که سید بسیار زاهد می‌باشد و او را دشمن داشته
و در حمایت از عقیدت خود استقامت ورزیده معاندین اجتماع و هجوم نموده فریاد و اشرغیاد و داد و بیداد بسبب امن بدادخواهی
و غیر مسموع حکمرانان و حسینعلی‌خان کرمان بعرض رسیده و فرمانده‌ها آمده و مظلوم را بدار لحکومه کشیده پس از مکالمه و بازخواست
چند سؤال و جواب چند روز بدل شده و ایشان با مرحوم میرزا بیت گشت دستور داد که عوامان در فسنجان پای هر دو را فلک کنند و
چوب بزنند و شهر بازار که حضور داشتند معاینت کردند پس پای هر دو را فلک بیرون آورده و آنها را بجا آورده و بخت بیاندند و خدا نگاه‌دار
کرده‌اند که چه اذیت و زحمت بر ساکن حسن آباد و قصبات را نگرفت متواری گردیده و بعید آنکه میرزا و فرزندان و قرابت و اقربا و اولاد کرمان خبر دهند
و از حکمران مذکور فسنجان را معزول نموده برای اخذ دیه و انتقام میرزا محمد را نموده است و اموالش را نیز ضبط کرده و بسته‌اند

بیت آقا میرزا جعفر و آقا میرزا حسین در ظلم گشت و نابود شد و بر سر تخت بین نمود تقیم گشته

اشتهار امر بابی در اسفندآباد ابرقوه و در نوش‌آباد کاشان

در باب همه شده است و مشکل بسیار که برای آن اعلام خلایق و در همه جای ایران بر پا شده بود اطلاع تمام مسلمین و مخلصین بر همه پیدا
و قرار امر بابیان انتشار یافته بود اعداد احباء افزود چنانکه در حسین از اهل قریه اسفندآباد ابرقوه یزد برای تحصیل
برادرانت فارس رفت و آقا سید موسی نیریزی که در آنجا از جانب میرزا آقا خان سرپرست امر بابیگری
و بر تعلیم و تربیت فرزندان قریه گماشت و ابلاغ امر بابی نمود صحبت‌ها ساخت و او مسجد را زیبا
تا ... بود و حکومت داده و در چند روز که به انجام امر ... آنجا
و ... حسن اصوت و فصیح لسان قریه و هم با استاد زمان که مردی متخلق با اخلاق

تبلیغ و هدایت کرده و متفقاً با قریب شصت تن از مشایخ و کدخدایان قریه در خصوص این امر مکالمه کرده همه را مطلع
عرفان و ایمان به بابیت مطلع ساخت آنگاه بمنزل رفته استقرار گرفت و مکرراً بطرز ذباب و ایاب کرده و تکمیل مراتب دیانت
مؤمنین مذکوره و هدایت دیگران کوشید تا در آن قریه جمعی از مؤمنین مجتمع شدند و مرکزی از برای امر بابی برقرار گردید و اهالی
جنبر مذکور با اهالی نزد احباء ذباب و ایاب کرده و آثار بدیعه و اطلاعات ایمانیه کسب نموده با احبای قریه رفاقت داشت
نیز در قریه نوش آباد کاشان آقا میر محمد مشهور باباب آقا میرزا که از سادات متمول محترم قریه بود فائز بایمان
بابیه نشر امر بابی در آنجا شد و متدرجاً جمعیتی گرد آمده و مرکزی برای این شجره گشت و تعرضات بسیار از دعاة صدر
بدرجه که عده از احباء مهاجرت بطهران و غیره نمودند .

شهادت آقا محمد رضا محمدآبادی در یزد

آقا محمد رضا اهل قریه محمدآباد واقعه در سه فرسنگی شرق شهر یزد را که شخص دانشمند فاضل و شاعر مشتغل بایمان بود معاندین
بیگناه قتل بسته و بموافقت جمعی از علمای شهر از بعضی مجتهدین فتوی قتل گرفتند و بالاخره در روز دوم ذیحجه ۱۳۱۰ در
حالیکه تهیه جشن عروسی دیده و برای روز دیگر که جشنی بزرگ برپا میکرد و جمعی از بزرگان را دعوت نموده از باغ
خانه خود بیرون آمده بود چون بقرب مسجد میر چقماق رسید قاتلین بروی او یک گلوله آتش آورده و جمعی همچنین گذاشته
بعد از آن جسد را بقنات خانه بردند و هنگام عصر بسنگ نشر در محمدآباد و مسجد جمعه و در قرب خانه آن شهید واقع در یزد
دفن نمودند و حکومت تنی از قاتلین را دستگیر نمود و سؤال مسببین و واقعه را از آنها بردند و آن شهید مذکور سی و شش سال بود

شمه از اوضاع و مسائل عدیه اسلامبول

در دو شماره سابق آورده ایم سید جمال الدین افغانی شهیر در اسلامبول قرار داشته برای نیل مقاصد مکنونه معروفه خویش

واقعات سال ۱۳۱۰ — سال پنجاهم — سال ۱۱۹۳

میجوشید و بتحریک این امر میکوشید و شیخ احمد و آقا خان کرمانی و شهر الملک شیرازی بحمایت او پیوسته همیشه میکردند
و روزنامه اختر را برافراشته نوبای سرتیغ خود را نیکسته رند و با همه آنشان در ایران بسوی آزادی خود پیوسته مدد کی نداد
پرانوار حضرت عبد البهاء علیه ادق ثنا و تحیه بر ارواحشان میداد و بهائی چند هم بواسطه حوادث تازه انگیز
کبیره و فتن و فساد و فتنه و نفاق [illegible] جمال الدین افغانی و شیخ احمد و آقا خان [illegible] گرفتار شدند و مشهور
شد و علی العجاله بعضی از آنها را اگر فساد و اوراق فساد از خانه‌هایشان بیرون آمد از قرار روایت از هر جور فسادی در آن اوراق
بوده است از جمله نسبت بی‌نهایت از دولت و اولیای امور ایران و همچنین از دولت و اولیای امور این سالها
قبل از این بطهران از اینجانب خبر فرستاده شد که این جمال الدین سر بسته کبیره آمده و در ملاکی در رای نیساد و همین او
گشته و در این [illegible] چون [illegible] فکر و جمع [illegible] و ذکر شان [illegible] بجز اول [illegible]
فساد و فتن و [illegible] علم خلافت [illegible] و انواع فتن و فساد [illegible]
از هر مرز و بوم خود شدند و از هر خطه مطرود حال در آن نقطه اجتماع کرده و شبها که اساس فساد و جدیدی در حق دولتین
مفلسین خواهند گشت و البته ترتیبات نشان بروز کند و از در وقت شیوع یابد ما را خوف چنان است که چون پرده
برچه گردد و فتنه شان بحیز وضوح رسید و شود آنوقت نقشه و تزویر و مصلح در دام بهائیان افتد چه که آنوقت خواهند
گفت که شیخ احمد و آقا خان بابی بودند و دیگر گویند که این هم بنجیب دادیکی هستند و با بهائیان دشمن و ضد و
خون بهائیه میشند و در هم جهان آنها بگو شند عداوت این نفوس با بهائیان شهره آفاق گشته شهرت تشیع
طباق رسیده و باری جمال الدین و این اشخاص دست بهم دادند اول در صدد این آوارگان آفاق و مذنب و روزه محافل
و مجالس بزحمت و تکلیف [illegible] خواستند و افترا های بسیار آید از زدن حتی او را [illegible] با سم [illegible]

کی زنده ... دست هر کس ... در هر روزی در حق ما فتنه انگیختند و اساس فساد ریختند و این آوازگی ... نمودند و ابداً حتی به دفعه برنخواستند تو کسی به خدا نمودیم و از غیر او طلب ... نکردیم و تسلیم نشستیم و باد بر سیستیم و از ما دون بیزاریم در نیکوشه ... چون در فساد در حق این ... نمیدند و میوه از شجره ... نچیدند و فکر فساد ... در حق دول ... و ... مخابره کردند تا آنکه در ایام ... گرفتار شده ... که در آنجا بازگار اشتباه گردد و مفسد ... مصلح معلوم و ممتاز نگردد باز شمه حکایت ... این نمود شما مجلسای لازمه این کیفیت را عرض نمائید و درست تفهیم کنید که این نفوس ... و ... با ... شقاوت شیطان مشهور جهان ... هم بر بیرون ما نفعی و نحن بر بیرون ما یعلمون از فضل الهی و صون صمدانی امیدواریم که حضرت شهریار ... در جمیع اصول نصرت فرمایند و ... مقهور و خیر خواهان ... منصور فرمایند و ... را قوی و ... را مشوش فرمایند چه که ... حقیقت ... نهایت عدل و انصاف مجری فرموده و حسن نیت خسروانی و طیبت طینت جهانبانی شمس ... آسمانی ظاهر و آشکار گردیده و همچنین طی ایام اخیره کمال عنایت از مرکز سلطنت منظر ایده ... و ... حق مظلومان ظاهر و مشهود گردیده رب ایده مرکز السلطنة ... و محور کرة الحکومة ... بتائید ... الظاهرة و توفیقات ... انت القوی المقتدر المقدر ... ع

شدت مفاسد ناقضان و نفیق و ادعای باطل میرزا آقا جان

هر قدر آثار ... از کلک میثاق بیشتر نشر شده و مخلصین از این طایفه ... و ... مسبوق گشته ... عکس ... با بیان و بنان و اعمال و ارکان خضوع و احترامی مزید نسبت بمرکز عهد مجید مجری داشتند ... قلب ... حسود و متشبثین ... بیشتر تافت و بر حقد و حسد ... افزود و مخالفتشان آشکارا تر گشت و همت بر ...

... الحمد لله ... الصلوة ... الذی ... الحمد ... الذی ... الحمد ... الذی ... الحمد

[illegible] مستضعفین [illegible] حضرت [illegible] نمایند [illegible]
میرزا آقا جان [illegible] حمایت [illegible] شبانه [illegible] که [illegible]
موجب گرمی و قدرت دسته شان باشد [illegible] رضا [illegible] موجب [illegible] از جانب بهائیان ایران
بدین [illegible] که [illegible] تمامت [illegible] کاتب [illegible] مطلع [illegible]
[illegible] حقیقت تمامت [illegible] سماع [illegible] تو [illegible] است که [illegible]
[illegible] طغیان و عصیان [illegible] فرستادند [illegible]
میرزا محمد علی [illegible] فرستاده [illegible] امرش [illegible] که در قصر با اهل حرم و اغصان [illegible] مبارک
[illegible] میرزا آقا جان [illegible] نشسته [illegible] قرب [illegible] مناجات [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آن [illegible] اعمال [illegible] که [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شهرت [illegible] گفتند [illegible] خادم [illegible] شهادت [illegible]
حضرت [illegible] اعظم [illegible] که [illegible] مبارک [illegible] نماید [illegible]
کنند [illegible] بالغه [illegible] تمام [illegible] گرفت [illegible] دستور [illegible] داد [illegible]
آقا [illegible] حسن [illegible] آقا عبد الرسول شهید [illegible] بخشش [illegible] داشتیم [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] حضرت عبد البهاء [illegible] نمود [illegible] در قلب [illegible]
داشت [illegible] حضرت [illegible] چنین [illegible] که [illegible] کن [illegible] انجام [illegible] اقدام
کنیم [illegible] شد [illegible] اغصان [illegible] هم [illegible] غریب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نمود [illegible] میرزا مصطفی شهید [illegible] شرح [illegible] بخشش [illegible] آوردیم [illegible] حضرت

سیدعلی را بعد از قتل بیرون آورده در جوار خود پناه داده و مصدر خدمات نمود و سید رجا چنان با خویش موافق و مرافق شد که روایاتی از لسان ایشان در وصف آنان بی نقص و حکایت کرده و آنحضرت چند بار وی را نصیحت و موعظت فرمودند و نشنید گفت و باز خود چنین خطاب کردند که این نمی‌شود تو در اینجا باشی و حدیث لسانی و تفرقه و اختلاف پردازی بلکه آنکه بکار دشتی مشغول گردی و معاش نمائی و او را بیرون کردند پس بقصر برگشت و معاندین او را در غایت اعزاز و اجلال پذیرائی کردند با آنان بزیست و نزد احباب مخلصین بنام ابوهریره شهرت یافت و ساکنین قصر هر چه آنجا بود در ایام اشراق جمال ابهی بجای می‌آوردند و این ایام هنگامیکه آنحضرت بزیارت روضه مبارکه بقصر وارد میشد فرد فرد چنانکه یادگیرد ایام مدارات کنند بدون مراعات پاس احترام مقام رفتار نمودند و آنحضرت غایت خضوع مجری میداشتند و با آقا محمد رضا قنادشیرازی مستند فرمودند که ما سجاح و مسیلمه‌ها را نشناختیم ایام اشراق ابهی بیرون آمده بعد رب قصر بیرون آمده و زنان کاهی بیانه پیش آمده اشیاء را در میگیرند و چشمکی بدور میگشتند و با وجود غنا و اموال و املاک که میرزا محمد علی و میرزا بدیع الله و غیره و غیره احباب مخلصین شکایت از تنگی معاش نمودند و خبر واقعات مذکوره بسمع احباب مخلصین رسیده متحیر و متحیر شدند و چون از آنحضرت جز حزن و تأثر شدید امری دیگر بروز نکرد کلمه بر زبان نمی‌آوردند و لی عده چنان با نور مرکز عهد و میثاق مصطلح شدند که بی‌اختیار ندای انزعاج نارواه بر کشیدند و ترانه عظمت مرکز عهد بلند نمودند و در مکالمات و مکاتبات نحو بی پروا حیث استقلال و استقلال آنحضرت را منتشر و مشتهر ساختند و این امور موجب اصطلاح نار حقد و حسد منکرین و معترضین گردید و مستند با

حضرت عبدالبهاء بعد از مدتی فرمودند [illegible] که مسعود جمال مبارک [illegible] شد [illegible] کشید [illegible] شد [illegible] نمیم [illegible] بهائی [illegible] جمال [illegible] جواب [illegible] که [illegible] گوئیم [illegible] فرمودند [illegible] تا [illegible] بلند [illegible] ثابت [illegible] بگذرید [illegible] گفتند [illegible] نکشید [illegible] آخر [illegible] آنها [illegible] میکردند [illegible] حیدر [illegible] صفوت [illegible] [illegible] جمال [illegible] مبارک [illegible] آنحضرت [illegible] جمال [illegible] [illegible] [illegible]

حاشیه بر صفحه ۴۱ نوشته شده

در خطابه از حضرت عبدالبهاء در حق حاج سید میرزا چنان مذکور شده قولوه فی حقی ما شئتم [illegible] اگر چه [illegible]
بمانید و مقام [illegible] در جامعه [illegible] و در [illegible] اگر [illegible] و [illegible]
[illegible] از علامات محبت [illegible] از میثاق [illegible] است

نفس کبریا مرات و کلمات نموده و با طاعت از کتاب عهدی و طاعت مرکز عهد خواند و نصیحت و موعظت داد و این بود بنده
منفس و قهرش گشت چندانکه ایامی روز یاران پوشیده و بسا شرت بیگانگان اقتضا جست و لاجرم شاهیر مبعثین و دشمن فضلا
مخالفین بدون تصریح صدق نسبت با صدی نزد ناقضین حسب دستور و عدل احوال فرمود همی گفتند و نوشت لاسیما نیز رایحه
در رقاشر اوقات خصوصا قصاید و غزلیاتی که در ایام اقامت در بهجاریه انور در عکا منظم آمده و با شمه از آن قسمت در این تحریر ثبت کردیم و در
سخن زد و در امثال حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و حاجی ملا علی اکبر شمیرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابهری تکفیر و نسبت عهد
میثاق و دفع شبهات ناقضین بر خواسته شد و آقا محمد مصطفی بغدادی در عراق و سوریه با غایت غیرت و حمیت همی کوشید و کتاب
میرزا اسد الله اصفهانی از کلمات و شرح در جاریه پی در پی با جبای ایران و روسیه و مصر و هند و غیره می رسید و ما در اینجا
شرحی نداریم و صاد و ر محض نمونه ثبت می نمائیم هو الله ای امین الهی حضرت احدیت شما را سالها بجهة الیوم تربیت فرمود
تا امروز چون شمع ظلمت سوز برافروزی و جمیع نفوس را به عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم سازی و اگر چون ذهب خالص
در آتش مصائب بگدازی بسوزی و بسازی حال وقت میدان است و آزمایش مردان چه که بنیان عظیم امر الهی بستون عهد
و میثاق قائم است و آسمان دین الله بکوکب پیمان روشن و تابان معاذ الله اگر این عمود را شخص کسوفی تعرض نماید
سرادق الهی و پرده رحمانی را یخی برقرار نماند و انجمن رحمانی را شمعی روشن برقرار نگردد و جهت عمر زندگی بنیاد و اساس مطمور گردد
کور مختل شود و احکام معطل گردد بحر حیات از موج باز ماند نهر موهبت منقطع شود نسیم حیات از هبوب بیفتد و سفینه
نجات در اشراع منطوی گردد صبح نورانی شام ظلمانی شود مشرق آمال بسحاب غموم مغموم و مستور گردد جمیع این زحمات
بهدر رود و این خونهای پاک بی ثمر شود و دم مطهر شهدا هبا و هبا شود و هر قدر سینه مبارک حضرت اعلی بعد بنده
تیر بغضا و کرشش از میان رود تاثیرش مفقود شود و بلایا و پنجاه ساله جمال مبارک از تالان و تاراج و سجن و ضرب

و توهین و زجر و دربدری و سرکوفتی و تهدید به تیغ و شمشیر و گردنی غل و زنجیر کل بهدر رود و فراموش گردد و سبب تفرقه و تشتت
و عداوت و ممنوعیت و خوشنودی اهل بغضا شود پس در هر کوی و دشت که مرغ نالهٔ فریاد برآرد این عهد عهد الست است و این
میثاق میثاق قدیم نیر آفاق جنود حکومت ظهور دین پیمان است و افواج ملاء اعلی حافظ این بنیان شعاع ثابت تر
شمس حقیقت است و سراج باهر از نجم حضرت احدیت جبین متین است و نور مبین عروه وثقی است و ثمرهٔ شجرهٔ طوبی لوح محفوظ است
و کتاب مسطور و رق منشور عهد است چه میثاق است میثاق در جمیع الواح و زبر مذکور است و در جمیع صحائف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو الله

ای بنده بهاء ای اسمی عبد البهاء و نعتی عبد البهاء و لقبی عبد البهاء و شهرتی عبد البهاء و تعریفی
عبد البهاء و ذاتیتی عبد البهاء و سری عبد البهاء و علانیتی عبد البهاء و ظاهری عبد البهاء و باطنی عبد البهاء و ادراکی
عبد البهاء و تعقلی عبد البهاء و روحی عبد البهاء و فؤادی عبد البهاء و جسدی عبد البهاء و بصری عبد البهاء و سمعی عبد البهاء
و فکری عبد البهاء و ذکری عبد البهاء و حفظی عبد البهاء و ادراکی عبد البهاء و تخیلی عبد البهاء و ملکوتی عبد البهاء و جبروتی
عبد البهاء و لاهوتی عبد البهاء و ناسوتی عبد البهاء و کعبتی عبد البهاء و حلی عبد البهاء و حرمی عبد البهاء و قبلتی عبد
عبد البهاء و غرفاتی عبد البهاء و غرفاتی عبد البهاء و شعری عبد البهاء و مسجدی الحرام عبد البهاء و مسجد الاقصی
و المسجدی عبد البهاء و سدرة المنتهی عبد البهاء و طوبی عبد البهاء و شجرتی عبد البهاء و کعبتی عبد
عبد البهاء و نعتی عبد البهاء و تسمیتی عبد البهاء و نعتی و شهرتی رق رق البهاء بذا مذهبی و دینی و شریعتی و مخبر
و شعر اشعر کما قال الشاعر اذا انت با اسمی و انی اذا اقبل لی یا عبده تسمع عبد البهاء عباس

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

هو الابهی

ای مشتاق جمال رحمانی ... [illegible]

هو الابهی

ای عزیز آنکس حقیقی [illegible]

هو الابهی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اولین و آخرین مسطور حاکم بسته شده است و میزان یوم حساب سفینه نجات است و ملجأ یوم الایاب نفحات قدس
نصرت پروردگار است و نسمات عنایات ریاض کردگار حصن حصین است و ملاذ امین کن شده است و خلاصه کتب
و صحف عهد قدیم و جدید بینا لمن تمسک به و تشبث به و ثبت علیه و رسخ قلبه بآیاته و حشر تحت رایاته و ابهاه لیک شاه
بنا هو الابهی و انت تعلم یا الهی ذلتی و مسکنتی و فقری و تبتلی و تضرعی و تذللی و ابتهالی بفناء باب احدیتک و عبودیتی
خالصة و رقیتی المحضة فی عتبتک الطاهرة و انهائی حقیقتی و ظهور کینونتی و شرف ذاتی و عزة نفسی و انتهاء
تقدیسی و اعلی مراقی تکریمی و احسن تقویمی و مقعد صدقی و رفرف علائی مقعد ذلک انت تری یا الهی
نفس عبادک لن یسمعوا التصریح و اعترافی و اقراری و لم ینتبهوا لاعلانی و اشهاری و لم یلتفتوا لحالی
تحقق لا تشکون الیک یا الهی من هذه الاوهام و الظنون و لا یکفیهم ایک فی عتبتک الطاهرة من
و اتریح السموم مالی الا ان اقول ما قال عبدک یسوع روحی له الفداء و اذ قال اسمعیل بن مریم و انت
ت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی
نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک
ن تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و البهاء علیک عبد البهاء ودر عدل و احوال مذکوره نیز آثار
به تنگ عهد و میثاق انجذاب و فیاضی جدید در اهالی بلاد خاصه شد و معاندین این امر بغایت بیمناک و غضبناک گشته
و بی به اذیت و تشدید قتل و غارت پرداختند در علائم و قرائن پیدا و عیان بود که شقاوت و بلیات شدید بر اهل طاعت

شهادت محمد بیک سنسنی

محمد بیک از اهالی سنسن و از قدیم در شش فرسنگی کاشان از مخلصین متقدمین و ملازمین خاندان بود و سنی متجاوز از هشتاد سال داشت و در رباط سنسن دو کاشش ثروت و ضیاعت در راه امر الهی مشهود گردید و نوبتی که شیخ محمد تقی نجفی باصفهان و بین الذئب بعزم زیارت مشهد رضا عازم کاشان شد و اهالی نزد وی از ضعف و اختلال محمد بیک شکایت کردند و او پسر بزرگ مصطفی قلیخان سهام السلطنه رئیس ایل عرب را که پس از پدر لقب سهام السلطنه گرفته از مجتهد تقویت و حمایت شد و متعهد داد که آنمرد بیک هشتاد ساله را گرفته با او در آن کثیر اصفهان نماید و بین راه و نوش بدرک نماید که معلوم و مفهوم نشود و از محمد حسنخان معروف به نبیب الدوله تفنگچی کاشان جمعی را مستعد کرد و آنمظلوم را دستگیر و خانه اش را غارت کردند و مدتی در حبس اشکنجه و عذاب بداشتند آنگاه با اعوان سهام السلطنه مغلولاً بکبولاً باصفهان بردند و در اثنای طریق مشقت بسیار دادند و موی سر و ریش را انداختند و در موقع حرارت آفتاب بزیر آب نگهداشتند هرگاه که رمق جسدش را آتش زدند و جای عبا بر سر و خرقه اش را انداختند و در موقع حرارت آفتاب با صفهان بردند و دفن کردند و پسر محمد بیک بطهران رفته بدولت شکایت کرد و سهام السلطنه معزول و تبعید واقع شد و لحم جراب چنین بود که چون حسب امر قاضی مجتهد نجفی در اصفهان میبردند در طریق از نعیم آباد گذشت

شهادت آقا سید یعقوب سمیرمی

و در قریه سمیرم از توابع آباده معاندین متعصبین که مرقل آقا سید یعقوب از مخلصین مؤمنین و محترمین که بی پروا نشر و تبلیغ امر الهی نمود بعد شهید بنام عصری که بر دی تفرج گشت بزده و کشت از قریه خارج گشت خسرو خان با تنی چند از اشرار بر آن بدی حمله آورده با چوب و تبر و خنجر و شمشیر مقطع الاعضا ساختند و مظلوم در آنحال بتلاوت آیات الهی مترنم شد و خسرو خان بشدت آشفته و غضب براق و غضب و با خنجر حنجره و زبانش را بریده و سپاهیش را بدریده و بشمشیر و خنجر جسد آن شهید

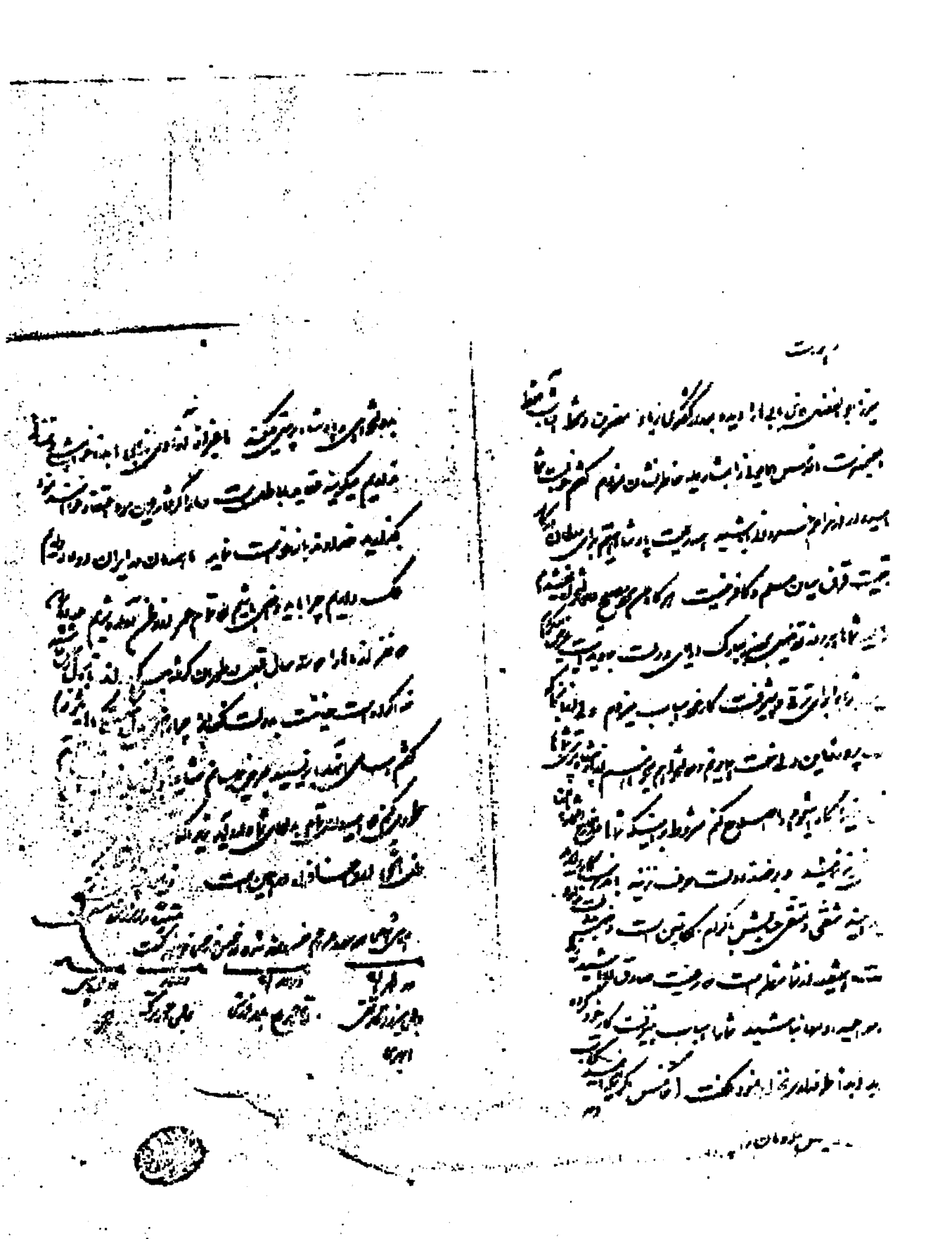

به خاک یک دیگر انداختند و پسران دوستان مظلوم خبر یافته خود را رسانیدند و جسد را برده و به نهایت اعزاز و اکرام
کفن و دفن کردند و با آبادی قلعه تنگرف تظلم بایالت فارس کردند و والی بجهت آبادی رجوع نمود و حاکم نشده و گرفته داد
خرابی شده و قاتلین و پسین که فرزند خان و سرکرده خان و اکبر خان و غیره بودند بایالت رسیدند

فتنه در بشرویه خراسان

در بشرویه مجتهد طبسی بتعرض اینطایفه برخاست و با آقا سید فضائل ملای قصبه نوشت که ایشان تنبیه و اجتماعاتشان جلوگیری
خبر بسمع اقبال رسید و میرزا رضا نامی سرپرست اشرار انبوهی از اراذل را گرد آورده و بتعرض بگناهان قیام کردند و آقا عبدالله
بن ملا محمد علی را بشدت مضروب نمودند و قریب بیست نفر تقریبا بمجرد آقا سید فضائل شهر شد فتوی طلبیدند تا بجهت
بهائیان ریخته فتنه و غارت کنند و آنان بحضور می کشیده و تبری از عقیدت و آئین و اوراد نمودند و آقا سید مذکور فطرتی نیک
مستقیم داشت و نیران فتنه را منطفی ساخت و حتی استاد محمد حسین خیاط را که در محضرش حاضر بود بدون اذن تعرضی
نکرد و علی اکبر خان عماد الملک حکمران طبس که شرح حالش را در بخش سابق آوردیم برای جلوگیری از اشرار مأمورین
گماشته گان ایالتی بفرستاد تا جمع اشرار را متفرق و متواری کردند و واقعه بخیر بسلامت خاتمه یافت

فتنه در بهار همدان

در قریه بهار همدان ضیاء الملک مالک قریه حسب افترا و اغوای اعداء و نفوس آخوند ملا عبدالله بروجردی تنی
چند از اجباء را حبس نمود چند سرباز آنجا را بتعرض و جبر کشیده با خود بردند اهالی محله کهنه بر اجباء حمله و سب و لعن و ایذاء و توهین نمودند

فتنه در کاشان

و محمد حسن خان معروف و منسوب بانیس الدوله حکمران مذکور کاشان گماشته گان حکومت را در دو تا میر عبد الباقی صباغ

در نشستن در جا بر دو دستگیر کنند و بدار آنگونه کشیده و در محضر جمعی از مخبرین و اهالی پیش و ایرادان ترشیده و تازیانه سیاست
و زبر بر دو پشت پا و در فلک گذاشته چوب بسیار زدند و سیه صبیاغ مظلوم در آن حال که فلان فلان کرده بر سم ادب در سیاست شاه
نیکی از سر بر میداشتند تا چوبکاری نمایند با خود چنین گفت سبحان الله چه بد و چه مقدار بیداری از آنگونه ادب فلک ام نمی میگرد
چگونه است که در صفحه عرضه سم ادب بجای می آورند و صبیاغ را میآزارند و خاربین بشنیدند و بشدت و ایراد عقوبت
ساختند آنجا حکم ایشان و ایراد بحبس انداخت و در میدان شکنجه و عذاب داده و آورده و او غایت استقامت و تحمل نمود
و از آن شقاوت نهایت رضامندی و خرسندی ابراز کرد و دستهای زندانیان را بکرامت بوسیده و همگی از ایمان
و اخلاصش بگفت آمده شد پس حسب اجازه حکمران ایران را آزاد کردند و لیکن از آن شقاوت و جفایات نکرده روزی چند
بر جای مانده و از دنیا عالم درگذشت و تنها روز بعد از دفنش بتحریک آخوند مدعی به مجتهد کاشان مردم از جسد
از قبر برآورده و دست و جسد را جدا کردند و سنگ چوب و افروزند و شبانه مخفیانه چون شرمه تجانه های خود بار دیدند
بعضی از اعضای جسد را در زیر خاک پنهان کردند و لیکن از تعقیب و پیاپی بر دیده و آنچه گرفته قیامت معارضت
در این یکه در شهر بر قرار بود

شهادت حاجی محمد حسین یزدی

و نیز در این سال ۱۲۱۲ حاجی محمد حسین قراشاهی یزد از حاجی مشهیر بدست اعدا و اشرار بشهادت رسید

فتنه در همدان

و در همدان نیز در عهد پسر بزرگ فرمانروای مملکت بکار زد و لیکن تنها حاجی و پسر انس از حاجی آخوند حکمران بلد دستگیر و حبس
گرفته نمودند

فتنه در طبس

و حکمران طبس بشرحی که گذشت مالی آورده بود از معاریف آنجا بود و غالب اعضا و مستخدمین حکومتی را از این گروه

بر قرار نمود لاجرم مجتهد و مدیان بر آشفته بجوش و خروش آمده قصد هجوم بر هجوم مؤمنین نمودند و تا متوالی
بر منبر فتنه انگیزی کرده و اهالی را مستعد احیای شورش ساخت تا آنکه بهانه بدست آمده و آتش فتنه بیک شعله
حکومتی که از بهائیان مخلص بود هنگامی که از بازار میگذشت مورد توهین تنی از کسبه شکایت نزد حکمران برده
امر بدستگیری شخص متعرض صادر یافت و میرزای مجتهد و آقا زین العابدین مجتهد که مترصد حدوث واقعه بودند بلا
درنگ ببازار شتافته بانگ وا اسلاما برکشیدند و صریخ و عویل برآوردند که گروه مسلمانان نیک بجنبید و انتشار
اثری از مسلمانی نماند بدرجه یکه حاکم و اعضای حکومت ما کلا و طرا بهائیند اگر غیرت اسلامی در شما بجا است
بکوشید بشتابید دست از دستگیری مردانگی بیرون آرید که بر احدی از ایشان ابقا نکرده تنی زنده نگذاریم لاجرم غوغا
شورش و انقلاب و بلوا و اضطراب وزیدن گرفت و بهائیان بی پناه غالبا فراری و متواری و مختفی و منزوی شدند
ولی سه تن از غربا یکی میرزا محمد طاهر از اهل قریه کرمان دوم پسرش میرزا عباس خان سوم میرزا حسن فرستادگانی
که برای امور شخصی بطهران آمده و مهمان آقا محمد هاشم قندهاری کلانتر طهران که بهائی مخلص بود شده مقری از واقعه بیاگاه
با میزبان خنفر پیش آمد ماندند و گروه اشرار در آن روز بر جمیع ابرار و بهائیان شوریده و در روز بعد نخست بخانه کربلائی
حسین ریخته اموال و اثاثیه را تاراج کردند آنگاه بخانه آقا محمد هاشم مذکور روی آورده با بانگ یا علی در خانه را از پاشنه
کنده و داخل شدند و آقا محمد هاشم بجهت پیران هفتاد ساله خود علی اکبر خان را از نظرشان مخفی داشته گریزاند و آنان
بشکستن و خراب کردن و غارت پرداختند و بناله و استغاثه آنان اعتنائی ننموده آقا محمد هاشم را از حجره بیرون
کشیدند و با زنجیر و چوب و آلات جارحه سر تا پایش را مکسور و غرقه بخون نمودند و نیم کشته را بدبخانه میرزای مجتهد
بردند و مظلوم در بیرونی خانه بیفتاد و از هوش رفت و دو تن از ظالمان خواستند سرش را جدا کنند و تنی از حاضرین

مانع شده و چنین گفت که بعد از کردن سر و پا چه حاجت در اینوقت مجتهد از اندرون خانه بیرون آمده و از حال احوال پرسیده
و جسد مطروح را بدون خانه برده و شبانه بدست بهائیان غیر معروف تسلیم کرده و آن جراح حاضر کرده جراحات را تفتیش نموده
بسته و در ثانی مصرف این آن مظلوم از زخم و شکستگی دست و پا شبانه روز بحال احتضار مانده و اندک اندک حال و قوت یافت
و یکی از جراحات مدت کمال طول انجامید تا بهبودی حاصل کرده و اما مهمانان آقا محمد هاشم میرزا صاحب پسر کریم بیگ اشرار بتقاضا و
میرزا محمد طاهر و پسرش گرفتار شدند و ضرب شدید یافتند چنانکه در خانه قدم بر هوش افتادند و در پنجروز آن حضرت بیگ نکه
دو نفر اشرار شد و ضرب و اذیت بسیار کشید و بعد از ایامی چند گذشت واقع شد که اکبر پسر هفده ساله آقا محمد هاشم که در نظر
اشرار مصون مانده خود را از بام خانه بخانه همسایه انداخت و پاهایش کوبیده و مجروح گشت و محققین تا در ظلمت شب بخانه خود
عودت نمود و در همان هنگام باز اشرار حسب الحکم میرزای مجتهد بخانه آمده تفحص و تفتیش می کردند تا او را بدست آورده و بیدنگ
با پای مجروح بیام خانه برآمده و خود را در باغ پنهان نموده محفوظ ماند و اشرار بحال اجتماع مطلب بهائیان دیگر همی گشتند و دیگر کسی را
بدست نیاوردند و عطف عنان بباغ حکومتی کردند مهاجرین شده و ظروف کثیره محتوی ماکولات و غیره را شکستند و در آنحال
حکمران و اهل و عیالش از بالای عمارت ناظر بوده مراقبت داشتند و مقاومت غلیظه نکرده و واقعات مذکوره در آن بلد
تا سه روز متوالی شد و در روز چهارم حاجی شیخ حسن واعظ در بازار بنصیحت اشرار پرداخته و تمامت وقایع را
بیان کرده و اشرار خسته و متفرق شدند و چون حکمران ماجری را بمشهد و طهران تلگرافی کرد حسب الامر اهل دولت عده
سوار و گماشتگان از طایفه نوشهر و دامغان و طبس گشتند جمعی از اشرار را گرفتار کردند و گروهی از آنان فرار نمودند و چهار روز
در باغ حکومتی عده از طایفیان را چوب بستند و سر دسته های اشرار هر یک بنوعی مبتلا شدند و بعد از بخاری هر یک
گشتند و اهالی طبس برای اینکه تمامت مشقات و بلیات مذکوره را بتحریک میرزا مجتهد دانستند خود و عمل بر آنش
امن و نفرین همی نمودند و مجتهد در انظار خود و همه گردید

فصل در ناصر و حصار تربت

و تضییقات و دستگیری های اشخاص بابهائیان قریه حصار تربت خراسان باوج شدت رسید چه پس از فتنه سال
۱۳۰۲ بنوعیکه در طی وقایع آن سنه در بخش پنجم نگاشتیم اهالی بتحریک کربلائی ابوالقاسم ملای معاند و تهییجات پسرش
ملا عبد الغفار که عنود تر از پدر بود متعرض بوده پیوسته سب و لعن و توهین کردند و هر یک از آن مظلومان که با خاندان
ملا احمد معلم شهید مرحوم مراوده مینمودند بچوب زده جریمه میگرفتند چنانکه مجالس و محافل قطع شده عده از مشاهیر لاعلاج
منزوی در خانه شده بیرون آمدن نمیتوانستند و از بوتمن السلطنه پیشکار اهالی خراسان از بهائیان متعدد شده بنگاهیکه روز
سبزوار بمشهد میرفت التجا بردند و عریضه شارح جور و جفای اعدای محل توسط شاهسوار یک از بهائیان دلیر آنجا
فرستادند پس بامر بوتمن السلطنه عبد العلی بیگ و عباسعلی بیگ و مصطفی قلی را که سرسته اشرار بودند دستگیر کرده
تحت الحفظ بمشهد بردند و در آنهنگام که والی خراسان معزول بود تا موقع ورود آصف الدوله شاهسون
والی جدید در محبس محمد شاه شدند و عبد العلی بیگ در حبس بمرد و آن دو دیگر پس از چندی خلاص شدند و مصطفی قلی
مصرف مال نائب الحکومه نامق گشت و بر تمکین آن تقریب تسلط یافت و عرصه زندگانی را بر ایشان تنگ
و تاریک نمود چنانکه باز بمشهد تظلم کردند و او احضار گردید و مورد بازخواست واقع شد و بر بغض و کینه اش
بیفزود و همینکه بنامق برگشت صورت استشهادی مشحون از افترای مخالفین تعلیم کرد که بعده ده خاندان
معلم عمده از معارف اینجا را بشهادت بیخروج از دایره اسلام و ورود مجازات نشان را خواستار
شدند و ملایان تربت فتوی و حکم دادند که ایشان را از دخول در کربلا بابعمومی منع نمایند و شیخ اسحق از اهالی جهان
[illegible]